

فرهنگ

گاهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی واجد
سال اول، شماره اول، دی ۱۳۹۹

انجمن اسلامی دانشجویان مستقل
دانشگاه علامه طباطبائی (ره)
دانشکده ادبیات و زبان های خارجه



الهه صبر و احساس

بلندترین شب سال

فرشته های سفید پوش

۱:۲۰ به وقت بغداد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست.....

۸

خرننه های سفید پوتن



۶

بلندترین تنب سال



۱۲

۱:۲.

به وقت بغداد

۴

الها صبر و احساس





الهه صبر و احساس

زینب پناه قافله است، پناهی که بی حسین (ع) بی پناه است

برای تو می نویسم بانوی من!

برای تو می نویسم در روز
میلادت...

نامت زینب است، ای نهال بارور
ایثار!

می خواهیم از شما بگویم بانو!

اما زبان و قلمم از توصیف شما
قاصر است. کلمات نمی توانند
آن حجم از فداکاری، شجاعت،
صبر و بردباری شما را آنگونه که
باید بیان کنند.

چگونه باید نوشت؟ چگونه باید
شروع کرد؟

از صبر و شکیبایی تان بگویم یا
از عاشقانه های خواهرانه تان!؟

زینب الجبوری

ام المصائب

او را «ام المصائب» نامیدند؛ چرا که در زندگی مصیبت های فراوانی را کشیدند؛ واقعه عاشورا یک نمونه از آن ها بود، اما ایشان با استقامت و ایمانی که داشتند، توانستند از این واقعه سربلند بیرون بیایند و دشمنان را به حیرت وا دارند. او زینب است، خون علی و فاطمه در رگ های او جریان دارد، پس بعید نیست که با کلامش کاخ یزید را بلرزاند. عفت و پاکدامنی او ارثیه ی مادری همچون فاطمه است که توانستند آن را در سخت ترین شرایط هم حفظ کنند.

«نور ایمان»

ایمان به خداوند آثار و نتایجی دارد و مسئولیت ها و تعهداتی را به دنبال می آورد که هر کسی نمی تواند بدان جامه عمل بپوشاند.

اما حضرت زینب (س) با ایمان راسخی که داشتند تمام این مسئولیت ها را همچون فداکاری، گذشت، صبر، جهاد، مبارزه و... به بهترین وجه به سرانجام رساندند؛ سیره و روش حضرت زینب (س)، درس بزرگی است برای تمام اهل عالم...
به راستی که یک فرد چگونه

یکی از بارزترین ویژگی حضرت زینب (س) روحیه بخشی ایشان بود. حضرت زینب (س) در زندگی مراحل سختی را گذراندند و تنها با داشتن روحیه خوب و ایمان به خداوند توانستند این مراحل را با موفقیت پشت سر بگذارند. در واقعه عاشورا، ایشان با دعوت کردن زنان و کودکان به صبر و بردباری این روحیه قوی را به خوبی منتقل کردند. همچنین حضرت زینب (س) تسلی بخش دل امام سجاد (ع) بودند آنجا که فرمودند: ((ای پسر برادر! آنچه می بینی تو را بی تاب نسازد؛ به خداوند سوگند این عهد خداست با جد پدر و عمویت))

علم حضرت زینب

حضرت زینب علم بیکرانی داشتند. قطعاً علم ایشان از معلومات بشری نبوده است. همانا امام سجاد (ع) به عمه بزرگوارشان لقب «عالمه غیر معلمه» را داده است. این به معنای «علم لدنی» حضرت زینب (س) است. او در کنار معلمانی همچون پیامبر (ص)، امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) علوم دینی و عقاید اسلامی را فرا گرفتند. یکی از القاب

حضرت زینب (س) «محدثه» است. این لقب به این دلیل به ایشان تعلق گرفته است زیرا ایشان راوی حدیث بوده اند. مقام علمی و ایمانی حضرت زینب (س) چنان بوده است که امام حسین (ع) نیابت خاص به ایشان داده بودند و مردم برای کسب علم حلال و حرام به ایشان مراجعت می کردند. همچنین امام حسین (ع) در کربلا به دلیل حفظ جان امام سجاد (ع) و مریضی ایشان، بخشی از

می تواند آن همه محاسن را در خود داشته باشد؟

حضرت زینب (س) با ایمان و بینشی که داشتند، لذت زندگی را در ذکر و یاد خداوند و زندگی بدون ذکر و یاد خداوند را، از صدها مرگ بدتر می دانستند. حضرت زینب (س) با مهر و محبت و ایمانی که داشتند، هم مرهم دل ها بودند و هم مرهم زخم ها و هم پناه کودکان بی پناه و... خداوند آنچنان نور ایمان را در وجود ایشان روشن کرده است که دیگر شب های تاریک کربلا دل ایشان را نمی لرزاند...

اسرار و علوم امامت را به حضرت زینب (س) سپردند. لقب «بطله الکربلا» برآورده اوست. ایشان در میدان کربلا نقش بزرگی را ایفا کردند. با شهادت امام حسین (ع) عرصه جنگ به حضرت زینب (س) سپرده شد. با سخنرانی شجاعانه ای که در مجلس یزید داشتند مهر خاموشی را بر دهان دشمنان خدا زدند.

الگو زنان

تاریخ اسلام زنان رشیده زیادی را دارد اما داستان حضرت زینب (س) رنگ و بوی دیگری است...

زنان عالم با الگو قرار دادن حضرت زینب (س)

می توانند دنیا را با عزت ترک کنند و سربلند

وارد آخرت شوند. اکنون زنان سرزمین من،

خیلی بیشتر از قبل از شما الگو برداری

می کنند. وقتی مادری خبر شهادت

فرزندش، زنی خبر شهادت همسر

فداکارش، فرزندش خبر شهادت پدر

مهربانش و خواهری خبر شهادت برادر

شجاعش را می شنود...

همه اینها در آن لحظه دردناک شما را به

یاد می آورند، یاد مصیبت هایتان می افتند و

اینگونه از شکایت نزد خداوند شرمسار می شوند.

می دانید بانو!

آنگاه که شروع کردم به نوشتن درباره شما، می ترسیدم

آنطور که باید نتوانم از شما بنویسم؛ قطعاً از شما نوشتن

کار من نیست بانو! اما از شما باید نوشت تا برسد به گوش

اهل عالم

«کربلا در کربلا می ماند اگر زینب (س) نبود»

بلندترین شب سال

یلدایی با طمع مرور خاطره‌ها

حمیده صادقی

قدم بر شبی می‌گذاریم که یادآور شیرین‌ترین و عمیق‌ترین خاطرات عمرمان است. شبی که ننه سرما، کوله بر پشت، قدم در خانه‌هایمان می‌گذارد؛ شبی که درازای فاصله‌ی میان شمس و مولانا، شبی که از کودکی با وجود اینکه در بیراهه‌های خیالمان قدم بر می‌داشتیم؛ اما جایی در گوشه‌ی ذهنمان به این اقرار می‌کردیم، که این شب متفاوت‌ترین است با هر شب و روز دیگری. شبی که سرخی خون انار، شبی که شیرینی دریای آبدار هندوانه، شبی که زیبایی نوای حافظ خوانی پدربزرگ، اصلاً مگر می‌شود این شب را نفهمید؟ شبی که ماه در آن به مهمانی زمین می‌آید و بیش‌ترین وقتش را صرف شادمانی می‌کند.

سفر به دل خاطره‌ها

چشمانم را می‌بندم، دلم می‌خواهد غرق شوم در خاطراتی که مرا به ساحل کودکی‌ام می‌رساند. پدربزرگ را می‌بینم که با ابهت همیشگی‌اش در بالای مجلس نشسته است و با مهربانی دست نوازش بر سرم می‌کشد. در خیالم، دست مشت شده‌ام را باز می‌کنم و نخود کشمش‌هایی که مادر بزرگ در آشپزخانه در دستم ریخته بود را می‌بینم؛ دلم نمی‌خواست کسی آن‌ها را ببیند با خود خواهی هر چه تمام، می‌خواستم آن‌ها را به تنهایی بخورم. یادش بخیر آن روزها چه آسوده خاطر بودم، بزرگ‌ترین دغدغه‌ام این بود که چگونه نخود کشمش‌ها را بدون آنکه سارا،

پدربزرگ خنده‌ای کرد و گفت: «امشب شبی است که ننه سرما برای دیدن دخترش یلدا از سفر بر می‌گردد، زن‌ها را هم که می‌شناسی تا به هم می‌رسند آنقدر حرف می‌زنند تا زمان از دستشان در برود، برای همین امشب طولانی‌ترین شب سال است» با اینکه درست معنای حرف‌های پدربزرگ را درک نکرده بودم اما من هم پا به پای بقیه خندیدم.

گاهی چه زود دیر می‌شود

ولی اکنون شب یلدای امسال شبی است پر از فریاد سکوت خاطرات سالیان گذشته، تنها یادگاری‌هایمان شده است چند قطعه عکس قدیمی در آلبوم خاطراتمان. دیگر نه پدربزرگی هست و نه ایام کودکی، دیگر نه پنکه‌ای است که «آ» کنیم و نه انعکاس نور آینه‌ای که بخواهیم آن را بگیریم، دیگر حتی دور هم جمع شدن هم نیست. یادگرفته‌ایم از هم فاصله بگیریم تا مبادا انار، انتقام سرخی خورش را از ما بگیرد. به گمانم ماه هم امسال میزبانی زمین را رد کند؛ اصلاً نکند ننه سرما‌های کودکی‌مان هم کوله باز نکرده جمع کند و از پیش یلدا برود. زمانه‌ی عجیبی است این زمانه‌ی دوری و دوستی آدم‌ها، اما همه می‌دانیم، ما کسانی نیستیم که باخت به کسی بدهیم، خدا ما را از جنس صبر و استقامت آفریده است.

بیایید امسال هم برای بار هزارم پیمان ببندیم و دورا دور از هم بر پیمان نامه‌هایمان مهر دوستی بزنیم، قرار نیست فاصله‌ها چیزی از عمق عاطفه‌ها کم کنند. بیایید امسال مرهمی باشیم بر دل‌های مدافعانی که فداکارانه از ما در مقابل دشمن‌ترین دشمن قرن دفاع می‌کنند، بیایید امسال با نگاه‌هایمان نظاره‌گر ماه باشیم، ماه آسمان خداوند هم مهربان‌تر از آن است که رأس مثلث نگاه‌هایمان نشود. بیایید با دور هم جمع شدنمان خون انار بر دل شیردل‌ال مدافع نپاشیم، بیایید بار دیگر دست در دست هم یاری‌گر کسانی باشیم که این روزها تنها خدا یاور آن‌ها است.

شب یلدا



گذر ایام

کاش می‌شد زمان را به عقب برگرداند، چه قدر لذت بخش بود آن روزها، لذتی که شاید امروز بیشتر از هر زمان دیگری آن را درک می‌کنیم. هیچگاه برنامه‌ی هرساله‌ی شب یلدا را فراموش نمی‌کنم. آن روزها اصلاً نمی‌دانستم شب یلدا چیست؟ همیشه سوالم این بود که اصلاً چرا می‌گویند شب یلدا، چرا نباید روز یلدا داشته باشیم؟!

هنوز هم به خاطر دارم آخرین شبی که پدربزرگ در کنارمان بود این سوال را از او پرسیدم؛

فرشته های سفید پوش

لباس رزم بر تن سپید جامگان

فاطمه عشوریان

از خود گذشته اند...

روز پرستار امسال، متفاوت ترین روز پرستار سال های اخیر است. امسال بیشتر از همیشه، روز پرستار بوی ایثار می دهد

زیرا پیوند خورده است با خون مدافعان سلامت...

مدافعانی که ضامن سلامتی، مردمی شدند که هیچ وقت زحمات و از خود گذشتی آنها را از یاد نخواهند برد.

آنها این روزها بیشتر از هر کسی دست یاری گر و مهربان خداوند را در زندگی احساس می کنند و با تکیه و توکل به پروردگار، با شجاعت در مسیر نبرد با کرونا، ایثار می کنند.

آنان بندگان شایسته ای هستند که از سوی خداوند برگزیده شده اند تا این وظیفه بزرگ و انسانی را به دوش بکشند؛ از خود گذشته اند تا مبادا شرمسار خانواده ای شوند که چشمانشان به التیام درد های کسی است که قوت لایموتشان را تامین می کند.



زندگینامه

شهید محمد شکری یکی از پرستاران بیمارستان ثامن الائمه ناجا بود؛ که یکم اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ در نزدیکی شهرستان چناران خراسان رضوی دیده به جهان گشود.

وی اولین فرزند خانواده ای بود؛ که از نظر مالی وضعیت چندان خوبی نداشتند؛ اما با آمدن این فرزند درهای رحمت الهی بیشتر به روی آنان گشوده شد. از همان کودکی مهربانی در وجودش موج می زد.

او دوره ابتدایی را در همان روستا گذراند؛ اما برای گذراندن دوره راهنمایی و دبیرستان به شهر آمد و آن دوران را با تلاش و کوشش، توانست با نتایج موفقیت آمیزی پشت سر بگذارد.

در دوران دبیرستان برای اولین بار از طریق بسیج به جبهه اعزام شد. بعد از گذراندن دوره امدادگری توانست در آن لباس به خدمت رسانی بپردازد.

**پرستاری بالی است
برای پرواز
در آسمان رضایت
خدا**

در طول هشت سال جنگ تحمیلی چندین بار به جبهه اعزام شد و خاطرات زیادی را از دفاع هشت ساله ایران در مقابل رژیم بعثی عراق نقل می‌کرد. او عاشق شهادت بود و به دوستان شهیدش غبطه می‌خورد، که چرا لیاقت پیدا نکرده تا همسفر با دوستان شهیدش به دیار عاشقی بشتابد. محمد اهل نماز اول وقت؛ تلاوت قرآن و توسل به ائمه بود. او هرچه داشت را از پروردگارش

می‌دانست و تربیت شده ی دست مادر بزرگ پاکدامن و مومنش بود. او در کنکور سال ۶۸-۶۹ شرکت کرد و در رشته کارشناسی پرستاری دانشگاه علوم پزشکی مشهد پذیرفته شد. سرانجام آقا محمد در سال های آخر دانشجویی در مهر ۱۳۷۱ با خانم فریبا طالبی مقدم ازدواج کردند. آن ها صاحب دو دختر به نام های مائده و مهدیه شدند.



ایثار

آخرین ماه رمضان محمد آقا، اولین سال روزه داری واجب مهدیه خانم بود؛ او به همراه پدر سحرهای ماه رمضان بیدار می‌شد تا کنار مهربان ترین بابای دنیا سحری بخورد و نماز صبح اش را با او بخواند؛

این روز های خوش ادامه داشت تا اینکه ردپای ویروس منحوس کرونا در ایران پیدا شد. وی همانطور که آگاهانه مسیر خود را در زمان هشت سال دفاع مقدس انتخاب کرده بود؛ عمل کرد و آگاهانه و با علم به خطرناک بودن این ویروس با روحیه ایثارگری که داشت؛ به صورت داوطلبانه متقاضی خدمت در بخش بیماران کرونایی شد. بعد از حدود سه الی چهار ماه سرانجام در تاریخ بیست و ششم تیرماه نتیجه

سی تی اسکن ریه، وجود این ویروس را در بدن او را تایید کرد؛ در مدت بیماری محمد، همسر و خانواده تمام تلاششان را برای بهبود او کردند. علی رغم این تلاش ها تقدیر الهی اینگونه رقم زد که او به قافله یاران شهیدش پیوندد و شهادت رزقی بود که خداوند برای این بنده مومن ومخلص خود در نظر گرفته بود. سرانجام در هفده مرداد ماه، در بخش آی سی یو بیمارستان ثامن الائمه مشهد همزمان با اذان ظهر و بعد از شنیدن دعای فرج که در گوشش پخش کردند دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبودش شتافت.

او تعهد خود به سرزمینش را از سنگر دفاع مقدس شروع کرد و بالاخره در بخش کرونا بیمارستان ثامن الائمه به سرانجام رساند.

**تمام خاطرات سبزشان ماند
به بام آسمان مأوا گرفتند**

.

.



۱۰:۲۰ به وقت بغداد

ماجده صفرنوری

ما مانده ایم و یک بغل دلتنگی

هوا سرد بود، سرد تر از همیشه، ۱۳ روز از دهمین ماه سال می گذشت؛ همه خواب بودند، آن روز را به خوبی به یاد دارم، همان روز سرد... طبق عادت همیشگی ام بعد از بیدار شدنم با چشمان خواب و بیدار چرخی در فضای مجازی زدم، تمام سایت ها پر شده بود از یک خبر تلخ، یک تلخی بی پایان...

نه، این غیر ممکن بود! چطور امکان داشت باور کنم آن خبر تلخ را؟ دل خوش کرده بودم که قطعا شایعه‌ای بیش نیست مثل تمام شایعه‌ها... دلشوره تمام وجودم را فرا گرفته بود، با خودم گفتم، امکان ندارد حتما امروز اخبار رسمی هم این خبر را تکذیب می کند.

گر پدر نیست تفنگ پدري هست هنوز!

از همه می خواستی برای اجابتش دعا کنند... اما پس تکلیف ما چیه؟ چه کنیم با غم نبودتان؟ چگونه تحمل کنیم سردی دنیای بدون شما را؟
انتقام سخت

نمی دانم آن کوتاه فکر کور دل در مغز کوچکش چه می اندیشید؟ که دست خود را به خون چونان تویی آغشته کرد، خونی

که به خاطر آرمان های بی شماری ریخته شد، خونی که نشانگر غیرت و مردانگی ات بود.

سردار من! تو رفتی و ثابت کردی، شرف مرز ندارد...

حال فرزندان تو خون تورا فانوس راهشان قرار داده اند؛ تا مشتی باشد بر دهان دشمنانت که حتی توان رو به رو شدن با تو را نداشتند...

پدرم تلویزیون را روشن کرد؛ طبق همیشه در جست و جوی اخبار، شبکه ها را بالا و پایین می کرد، رسید به شبکه خبر؛ گوینده با لباس مشکی بر تن گفت: «انا لله و انا الیه راجعون، شهادت سرباز ولایت و امت اسلام سردار...»

ادامه حرفش را درست نشنیدم، انگار دنیا برایم تمام شد؛ درست بود تو پر کشیده بودی و بعد از سال ها به آرزوی دیرینه ات رسیدی؛ همان آرزویی که

همان هایی که حتی با خبر شهادتت هم آرام نگرفتند چرا که خوب می دانند، گر پدر نیست تفنگ پدري هست هنوز!
از پدري چون شما فرزندانى تربيت و پرورش یافته اند که خواب راحت را بر آنها حرام می کنند.

می دانند سربازان گمنامی چون شما در این مرز و بوم کم نیستند، همان جان بر کفانی که به خاطر ناموس و مملکت خود از هیچ تلاشی فرو گذاری نخواهند کرد و سر انجام روزی ریشه‌ی این دشمنان را نابود می کنند.
سردار من! راهت را ادامه خواهیم داد و انتقام خون پاکت را خواهیم گرفت...

کمک کن که داعش هدایت شود وگرنه دچار هلاکت شود
به جز داعشی ها که ویرانگرند بنی آدم اعضای یکدیگرند

جوانی که از روی پاکی و عشق به فرمان رهبر رود تا دمشق رود سوریه، خان طومان، حلب ولایتمدار و شهادت طلب چه زن ها که مانند ام وهب یل شیر زن های قوم عرب که عیسی دلش را تکان داده بود وهب را به عشق علی زاده بود وهب های ما هم حسینی شدند پر از شور و عشق خمینی شدند شهیدان، خدا را صدا کرده اند به سید علی اقتدا کرده اند خدایا تو رحمی به این نسل کن و ما را به مولایمان وصل کن

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند چون عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضو ها را نماند قرار ولی بعضی از این بنی آدمها نه دارند پیکر، نه اعضا و پا به لطف خدای کریم و رحیم دفاع میکنند از حرم، از حریم ولی درمقابل بنی آدمها همان داعشی های انسان نما که با جنگ و طغیان و حمله خوشند که هر طفل را، بی گنه می کشند که با اسم اسلام و پرچم به دست بنامند وجهه شیعیان را چه پست که با کشتن مردمان زمین بسازند غول بزرگی ز دین که سرمست از این کار بیهوده اند که آفت برای حرم بوده اند شما پیروان لائیک و یهود شما بت پرستان آل سعود شما از همه قاتلان بدترید که در قتل و غارت شما ها سرید اگر داعشی ها پر از کینه اند پر از عقده و بخل دیرینه اند اگر داعشی ها همه جانی اند هراسان ز نام سلیمانی اند همان که اراده کند شیعیان به فرمان رهبر، علی زمان همه متحد با هم آماده اند در این ره جوانان خود داده اند



باید همت شما این باشد که
در دنیا به وضعی برسیم که
اگر کسی بخواهد به تازه‌های
علمی دست پیدا کند، مجبور
باشد زبان فارسی یاد بگیرد.

مقام معظم رهبری

۱۳۹۱/۰۷/۲۲

گاهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی واجد

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان مستقل

مدیر مسئول: فاطمه کد خدا رستم

سر دبیر: فاطمه کد خدا رستم

صفحه آرا: نعیمی پور

ویراستار: زهرا رزاقی

هیت تحریریه:

ماجده صفرنوری

فاطمه عشوریان

حمیده صادقی

زینب الجبوری

